



جنسیت اسطوره و آلام بشری



عباس محمدی اصل

یکم

کسی که می‌خواهد، سرنوشت راهنمای او است و کسی که نمی‌خواهد، سرنوشت او را به دنبال خود خواهد کشید.

یک ضرب‌المثل قدیمی رومی

علت پنهان آلام بشری، میراثی است که خود شرط اولیه زندگی است؛ زیرا ادامه زندگی به مرگ وابسته است. تامل تنهایی در این ریشه و به دور از هیاهوی روزمره تمدن، خردمندی می‌بخشد و زندگی معنوی جامعه در قالب فرهنگ را پایدار می‌گرداند. اسطوره از این حیث به نیازهای انسانی پاسخی نمادین می‌دهد و آداب و رسوم و مناسک را معنایی دنیوی می‌بخشد و انرژی بازمانده از حرکت زندگی را به تحرک و پویایی در عین انسجام و یگانگی می‌کشد. اساطیر، حدود باورهای درونی مان را مشخص می‌کنند و به شکل آیینی و به همت نیروی تخیل، انرژی ضمیر ناخودآگاه را در هنگامه سلطه‌جویی خودآگاهی، متوجه زندگی، مرگ، دین، عشق و جنگ می‌سازد. اسطوره، ابزار کشف خصال درونی برای رویارویی با سرنوشت مقدر است و آدمی را قهرمان میدان کسب خرد و قدرت برای بهزیستی



خود و دیگری می‌کند.

اسطوره چهار کارکرد دارد: اولاً به لحاظ عرفانی با پا در میانی درک شگفتی جهان و انسان، تجربه حرمت در قبال این راز را به ارمغان می‌آورد. ثانیاً به لحاظ کیهان‌شناختی و البته کامل‌تر از علم، چگونگی شکل کیهان را در عین حفظ رازداری آن نمایش می‌دهد. ثالثاً به لحاظ جامعه‌شناختی، از نظم اجتماعی معینی حمایت کرده و آن را اعتبار می‌بخشد. رابعاً به لحاظ آموزشی و تربیتی، به نحوه سپری کردن زندگی انسانی تحت هر شرایطی می‌پردازد.

اسطوره و رویا و ساخت اجتماعی، حاصل ادراکی هستند که در قالبی نمادین تجلی می‌یابند و تکامل فردی از جوانی تا بلوغ را با تکامل طبیعت و کیهان و تکامل فکری و اجتماعی تداعی می‌کنند تا خردمندی ناشی از این تعمیم را به کار نوسازی جهان گسیل دارند.

دوم

تا یک دانه گندم بر زمین نیفتد و نمیرد، تنها می‌ماند؛ ولی اگر بمیرد، محصول فراوان خواهد داد. انجیل یوحنا
در عصر کشاورزی، حکایت مفسر راز و رمز زندگی در قالب اساطیر از گیاه بهره‌وافر داشت. دانه به نماد جادویی چرخه‌بی‌پایان زندگی مبدل شد. گیاه می‌مرد و دفن می‌شد و دانه‌اش دوباره ولادت می‌یافت. ادیان همین واقعیت را حقیقت جاودانی

زایش مرگ از زندگی و سعادت از قربانی گرفتند. به هر تقدیر اسطوره‌شناسی معطوف به طبیعت متعلق به جوامع کشاورزی است. جادو و دین طبیعی در این عصر نه متوجه کنترل طبیعت که یاری‌گر شخص در سازگاری با طبیعت هستند. دلبستگی شکوهمند به زیبایی طبیعت و هماهنگی با آن در این چشم‌انداز به گونه‌ای است که در باغ‌های سومری نمی‌توان دانست طبیعت کجا آغاز می‌شود و هر کجا پایان می‌یابد. این اسطوره‌ها آدمی و منافعش را خردمندانه نه تنها با طبیعت و دیگران که به نحوی جامع‌نگر با کل کره زمین و کائنات یگانه می‌کنند. این خردمندی در خرد آدمیان تجلی کرده و آنان را توانایی می‌بخشد؛ زیرا از این نگره، همگان خردمندند. این اصل، اساس مردم‌سالاری را پی می‌ریزد؛ زیرا می‌انگارد ذهن از حقیقت جدا نشده و لذا شناخت منافع برای همه ممکن است و جمع‌ناگزیر نیست در فراسوی تصمیمات اجماعی، اقتداری ویژه برای مدعیان مکاشفه‌های خاص داشته باشد و به اطاعتشان گردن نهد. تنها کاری که همگان باید انجام دهند، این است که احساسات و تمایلاتشان را روشن کنند و سپس سخن بگویند.

سوم

هر آنچه برای یکی از کوچکترین برادرانم کردید، برای من کرده‌اید.

انجیل متی

اسطوره از دیگر سو متضمن داستان‌هایی است

درباره حیوانات شکار شده توسط مردان برای تامین خوراک و نیز دنیا ماروایی محل زیست حیوانات پس از مرگ که خدای حیوانی در آن به سر می برد و قدرت مرگ و زندگی انسان ها را به دست گرفته و اگر نمی توانست حیوانات را دگر باره باز فرستد تا دوباره قربانی شوند؛ شکارچیان و خویشاوندانش از گرسنگی می مردند. اسطوره این دوران نشان می داد زندگی با کشتن و خوردن دوام می یابد. به علاوه شکار به آیین قربانی و شکارچیان به مجریان کفاره پس دادن به پیشگاه ارواح مفارقت یافته حیوانات مبدل شدند تا به این ترتیب آنها را به بازگشت و قربانی شدن مجدد ترغیب کنند. احشام فرستادگانی از دنیای دیگر تلقی شدند و میان صید و صیاد همسازی جادویی و شگفتی پدیده آمد؛ چنان که گویی آنها در چرخه ای رمز آلود و بی زمان از مرگ، دفن و رستاخیز به هم پیوسته اند. همین انگیزه در هنر و خصوصا نقاشی غارها و ادبیات شفاهی تا دین، حضوری مستمر گرفت. به هر تقدیر اسطوره شناسی معطوف به اجتماع، معمولا به عشایر کوچنده تعلق دارد که کشور خویش را نه بر مبنای خرد که بر مبنای جنگ بنیاد نهادند. این اساطیر در گذار از جادو به دین و علم و تکنولوژی، راه سلطه و تسخیر طبیعت در پیش گرفت و تنش و اضطراب ناشی از فرسایش خاک و قطع جنگل ها و سوراخ شدن لایه ازن به واسطه تکیه بر جدایی انسان از طبیعت پیش آمد. در این دوره برآوردن تکلیف تسخیر طبیعت چنان با نابودی آن قرین می شود که گویا هر محرک طبیعی را نه تلطیف و زیبا که باید تصحیح و کنترل کرد تا راه برای عروج به باغ عدن به اتکای نفی دل بستگی به زیبایی طبیعت و هماهنگی با آن گشوده شود. اگر ما از پردیس به طبیعت تبعید شده باشیم و بدن را قفسی چند روزه برای مرغ باغ ملکوت بدانیم، لاجرم طبیعت را امری فاسد می انگاریم و در برخورد با آن ناکام می مانیم؛ زیرا گمان می بریم از منبع خود جدا شده ایم و بازگشت به آن در نفی طبیعت یا در تسخیرش چونان تکلیفی لاهوتی به جبران گناه نخستین خلاصه می شود. در این جا شورمندی (Passion) که در قالب حرص و آز در سیاست تجلی می کند، خرد را به ویرانی می کشد و مدارا را به کناری می نهد.

چهارم

اسطوره ها، سرخه هایی برای امکانات معنوی زندگی بشرند.

جوزف کمبل
اگر ویژگی های مشترک روح انسانی از قیود

قبیله ای آزاد نشوند؛ ادیان را به منبع تنفر و تهاجم مبدل می کنند. حقیقت دین اما در این میانه یکی است و این البته در حالی است که نام هایی متعدد بر مشابهات آن در زمینه هایی چون داستان خلقت و مرگ و رستاخیز می گذارند تا چنین حقیقتی به فراسوی زبان و هنر رفته و غایت قصوای زندگی را رقم زند. عرفان نیز به یاری تاکید بر گناه غفلت و ناهشیاری، ما را به آگاهی عمیق تری از زیستن صرف می خواند. علم هم به تبعیت از اسطوره ناظر به



شگفتی و جذابیت و هولناک کائنات و خودمان، می کوشد با تملیق حقیقت و توهم، خرد را به چشم اندازهای جدیدی بکشاند که در پرتو این افق های جدید بتوان زندگی را نوسازی کرد. این همه نیز بدان معنا است که انسان میرا هنوز برای درک خدای نامیرا در جست و جوی درنگ ناپذیر عدم ترس از پیشواز تغییر آینده است.

پنجم

از دل هستی متعالی، یک پدید می آید؛ از دل یک، دو پدید می آید؛ از دل دو، سه پدید می آید و از دل سه، همه چیزها پدید می آیند.

لاتوتسه
تجربه زیستن، همزمان به ادراک جریان محسوس زندگی و نیز دریافت عاطفت معنای سر ضمیر ناخودآگاه وابسته است. این هر دو مبین کارکردهایی هستند که اسطوره برمی آورد. مضامین اسطوره به زندگی بشر یاری رسانده و تمدن ها را برپا داشته و دین و عرفان و هنر را تغذیه نموده و درون بینی مکنونات ضمیر و آستانه های گذر از آنها

به سوی مسایل عینی را در کانال سنن تاریخی پیوند می زند. در اسطوره نه تنها کمال که نقصان نیز ستودنی است؛ زیرا هر دو داستان تلاش برای بهزیستی را روایت می کنند. اسطوره، تجربه معنای زندگی است در درون و بیرون و لذا با خواندن آن و دریافت خرد زندگی به جامعه تشرف حاصل می کنیم و بی آن به خشونت و ضدیت با دیگرانی می گراییم که با ایشان یگانه نشده ایم و بلکه به واسطه بی ارتباطی با جهانی ورای آنچه می بینیم، حتی ادراکی متعالی هم در بستره آداب و رسوم نمی یابیم.

اسطوره تجسم التقای قدرتی انگیزنده با نظامی ارزشی است که در کائنات و زندگی بشر تاثیر دارد و در این وجه استعاری به نیرویی حیات بخش مانده است که همزمان در طبیعت و انسان دمیده می شود و ضمن حفظ جامعه، آشناسازی اعضای تازه وارد گروه را به انجام می رساند.

ششم

نوع غایی و عالی ترین نوع عزیمت، رها کردن خدا برای خداست؛ برداشت خود از خدا را برای تجربه ای از آن بگذارید که به فراسوی همه برداشت ها می رود.

مایستر اکهارت
تقابل های دوتایی خدا- انسان، مذکر- مونث، خیر- شر آغاز معنا یافتن زمانمندی و کرانمندی ناشی از هبوط است که با گناهی جنس- جنسیتی قدم به عرصه آگاهی می نهد. زن، زندگی را به دنیا می آورد و حوا مادر جهان فانی می شود. تا پیش از این مار، درخت و دگردیسی او در باغی رخ می دهد که نقطه القای زمان و جاودانگی است و خدا، مردی دیدارکننده از آن است که الهه ای، میوه زندگی به او تعارف می کند. عبرانیان برای به انقیاد کشیدن کنعانیان پرستنده خدایانوان به عنوان نمادهای راز زندگی، خدای مذکر را باب کردند و در داستان روضه رضوان، به طرد خدایانوان همت گماشتند. از این جهت تاکید شد زنان نماینده زندگی هستند و مرد فقط از طریق زن وارد عرصه زندگی با انواع تقابل های دوتایی و رنج و الم های بی انتها می شود. به این منظور گناه، آغاز حرکت از بهشت چونان جایی بی زمان با آدمیانی تک جنسی و بی خبر از تمایزات مذکر- مونث و یگانه با خدا چونان برترین نام ها و معرف مبنایی غیر قابل نامیدن برای نیل به آگاهی از امکان ادغام پذیری در فراسوی تقابل های دوتایی جلوه کرد که جایگاه و جنس نمی پذیرد.